

ابراهیم متقی:
«ایده‌ها، واقعا چگونه تولید می‌شوند؟ ایده یک امر انتزاعی نیست، امری کاملاً انضمامی است. ایده‌ها در درون ساخت اجتماعی و متناسب با میزان پیشرفت و تحول تکنولوژیک و دگرگونی‌های اقتصادی شکل می‌گیرند. من در تاریخ سیاست جهانی، نمی‌توانم مقطعی را پیدا کنم که در آن، ایده، جدا از واقعیت عینی، توانسته باشد اثری گذاشته باشد و قدرتی بیافریند.»

جهانی ادراک سیستمی ندارند، گمان می‌کنند سیاست، معركة یکی به دو کردن میان چند کشور است! این در حالی است که ما در درون یک «سیستم» زندگی می‌کنیم، با همه قواعدی که یک سیستم دارد. هر سیستم قواعد تنظیم‌کننده، قواعد تعدیل‌کننده و قواعد پایایی دارد. درون داد و برون داد دارد. اصلاً اینکه رشته‌ای به نام روابط بین‌الملل وجود دارد به دلیل وجود همین سیستم بین‌المللی معنا پیدا کرده است؛ بنابراین تا جایی که از دکتر متقی شناخت دارم، فکر می‌کنم در این دو زمینه اختلاف نظری نیست. حالا اینکه ماهیت آنارشی چیست و چه برداشتی می‌توان کرد و قواعد اصلی این سیستم چیست، آن نقطه اصلی و کلیدی است که برای سیاست‌گذار شناخت آن لازم است و اگر ما این را ندانیم سیاست‌مان به انحراف می‌رود. مشکل اینجاست که برخی آنارشی را یک وضعیت مادی گریزناپذیر می‌دانند نه یک ساختار ذهنی. این مشکل فهم ماتریالیستی از روابط بین‌الملل و آنارشی است که تصور می‌کند آنارشی یک امر مادی است مثل روابطی که در فیزیک بین اشیا وجود دارد، درحالی‌که آنارشی به دلیل نوع فهم و ادراک کنشگران بین‌المللی به وجود می‌آید؛ چون آن‌ها جهان را آنارشیکی می‌فهمند، جهان آنارشیکی می‌شود، اما اگر وضعیت تاریخی موجب تحول نگرش بازیگران بین‌المللی شود، نظام بین‌الملل نیز تغییر می‌کند.

اما ظاهراً درباره مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل اختلاف آشکاری هست تا جایی که هریک از شما در یک مشرب متفاوت در روابط بین‌الملل قرار می‌گیرید. دیدگاه دکتر متقی به رویکرد رئالیسم نزدیک است، درحالی‌که دیدگاه شما به مشرب ایدئالیسم نزدیک‌تر است. رویارویی این دو منظر، یکی از چند مناظره (debate) کلاسیک در روابط بین‌الملل است.

حسین سلیمی: در اینجا هم من فکر می‌کنم که اختلافی بر سر اینکه قدرت در روابط بین‌الملل مهم است، وجود ندارد، اما باید از خودمان پرسیم که این «قدرت» که مدام از آن سخن می‌گوییم چیست؟ من فکر می‌کنم دیدگاه ما درباره قدرت، به انسان‌شناسی و تعریف ما از انسان بازمی‌گردد. اگر ما انسان را موجودی مادی بدانیم و وجه حیوانیت را در وجود او برجسته کنیم و مثلاً آن را گرگ صفت و منفعت طلب بدانیم، نگاه ما به قدرت، ابزاری می‌شود و گمان می‌کنیم هرچه ابزار قدرت بیشتر باشد، قدرت بیشتر است، ولی وقتی انسان را یک موجود اهل آگاهی، اندیشه، نمادساز و معناآفرین بدانیم، آن وقت چگونگی معناسازی، معناآفرینی و تصویرسازی و تصویردهی است که مبنای قدرت خواهد بود. ابزارهای مادی (چه نظامی